

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال بیست و دوم، شماره اول، بهار ۱۴۰۵ Scopus

صص ۲۵۹-۲۳۱

الگوی تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران در بحران‌های سیاست خارجی:

مطالعه تطبیقی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق برجام

دکتر محمدجواد ظریف* - دانشیار گروه مطالعات فرامنطقه‌ای و جهانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دکتر محمد سمیعی - دانشیار گروه مطالعات ایران و جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

آترین اسکندری - دانشجوی کارشناسی‌ارشد رشته نظام قدرت جهانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۰

چکیده

این پژوهش به تحلیل الگوی تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با دو بحران مهم سیاست خارجی، یعنی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و توافق هسته‌ای (برجام)، از طریق مطالعه تطبیقی این دو پرونده می‌پردازد. هدف اصلی پژوهش، شناسایی مراحل و عوامل مؤثر بر فرایند تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی ایران در این دو پرونده است. با استفاده از روش تطبیقی موردی و ردیابی فرایند و بهره‌گیری از مبانی نظری ادراکات نخبگان رابرت جرویس تلاش شده است به این پرسش پاسخ داده شود که الگوی تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران در دو پرونده قطعنامه ۵۹۸ و برجام چگونه شکل گرفته و چه متغیرهایی در تکوین آن نقش تعیین‌کننده داشته‌اند؟ فرضیه پژوهش نیز بدین صورت تدوین شده است که تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و برجام، از الگویی منسجم و تکرارپذیر تبعیت می‌کند که شامل مراحل مقاومت اولیه، ارزیابی دیر هنگام هزینه - فایده و پذیرش مذاکره در شرایط فشار حداکثری است. این فرایند مبتنی بر تحلیل راهبردی نخبگان سیاسی در مواجهه با تحولات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که منجر به عقب‌نشینی نسبی و در حد اضطرار از مواضع ایدئولوژیک و انتخاب راهبرد دیپلماتیک می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحریم‌های بین‌المللی، اجماع بین‌المللی و تهدیدات امنیتی، فشارهای اقتصادی و به تبع آن محدود شدن منابع مالی، کاهش

درآمدهای ارزی و اختلال در عملکرد بخش‌های اقتصادی، در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر ادراک نخبگان و سوق‌دادن آنان به بازنگری در موضع اولیه خود داشته است. **واژه‌های کلیدی:** برجام، جمهوری اسلامی ایران، رابرت جرویس، سیاست خارجی، قطعنامه ۵۹۸.

۱. مقدمه

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بازتابی از ساختار نهادی و گفت‌وگوهای ایدئولوژیک درون‌زا است، بلکه واکنشی به محیط پیرامونی و تحولات جهانی نیز محسوب می‌شود. یکی از وجوه برجسته سیاست خارجی ایران، چگونگی مواجهه آن با بحران‌ها و نحوه تعامل میان مقاومت و دیپلماسی بوده است. در این میان، پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۷ و برجام در سال ۱۳۹۴، به‌عنوان دو نقطه عطف در تاریخ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قابل تحلیل هستند. هر دو واقعه، دارای وجوه اشتراک قابل توجهی هستند؛ از جمله شرایط بحرانی، فشارهای بین‌المللی، چالش‌های اقتصادی داخلی و الزامات راهبردی برای خروج از وضعیت بن‌بست. در هر دو مورد، جمهوری اسلامی ایران پس از دوره‌ای از ایستادگی و مقاومت، به میز مذاکره بازگشت و شرایطی را پذیرفت که به‌نوعی عقب‌نشینی از مواضع اولیه تلقی می‌شد. در جنگ ایران و عراق پس از حدود هشت سال جنگ فرسایشی، شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه ۱۳۶۶ خواستار آتش‌بس فوری و بازگشت به مرزهای بین‌المللی ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد شد (United Nations Security Council, 1987). ایران اما تا تابستان ۱۳۶۷ از پذیرش این قطعنامه خودداری کرد و در نهایت پس از سقوط فاو و جزایر مجنون، گسترش حملات شیمیایی عراق، فشارهای داخلی، کاهش درآمد نفتی، و خطر حمله آمریکا در خلیج فارس، در تاریخ ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۷ این قطعنامه را پذیرفت (Doroudian, 2017:427-428). امام خمینی (ره) در پیام معروف خود، پذیرش قطعنامه را به «نوشیدن جام زهر» تعبیر کردند (مؤسسه تنظیم و نشر) (Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works, 1988). این عبارت خود نشان‌دهنده فشار بسیار زیاد داخلی و بویژه خارجی بر ساختار تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی در آن مقطع بود.

برجام نیز در تیرماه ۱۳۹۴ پس از سال‌ها کشمکش دیپلماتیک و چندین دور مذاکره میان ایران و گروه ۵+۱ حاصل شد. این توافق محدودیت‌هایی بر برنامه هسته‌ای ایران اعمال کرد و در مقابل، بخشی از تحریم‌های بین‌المللی برداشته شد. در سال‌های پیش از برجام، اقتصاد ایران تحت شدیدترین تحریم‌های تاریخ قرار گرفت؛ صادرات نفت کاهش یافت، نرخ ارز جهش پیدا کرد و نارضایتی اجتماعی افزایش یافت. در چنین شرایطی، اعلام سیاست «نرمش قهرمانانه» از سوی آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران زمینه‌ساز تغییری در رویکرد سیاست خارجی شد (Office for the Preservation and Publication of the Works of Ayatollah Khamenei, 2013). از این رو، تصمیم به مذاکره و دستیابی به توافق را می‌توان نوعی مواجهه اضطراری با بحران تلقی کرد. این توافق از منظر جمهوری اسلامی تلاشی برای شکستن حلقه محاصره اقتصادی، بازتعریف تعامل با جهان و تأمین مشروعیت درونی از طریق کاهش فشارهای اجتماعی و اقتصادی بود. این پژوهش برای تبیین چرخش‌های راهبردی در سیاست خارجی ایران، از نظریه «ادراکات نخبگان رابرت جرویس» بهره می‌برد. بر اساس این الگو، رفتار دولت‌ها نه صرفاً بر پایه واقعیات عینی، بلکه بر اساس تفسیر، تصویر ذهنی و نظام باورهای نخبگان از آن واقعیات شکل می‌گیرد. جرویس معتقد است که در زمان بحران، نحوه پردازش اطلاعات و سوگیری‌های شناختی تصمیم‌گیرندگان، متغیر اصلی در انتخاب میان تقابل یا تعامل است؛ لذا در این مطالعه، تغییر در رفتار ایران به مثابه تغییر در ادراک کارگزاران از محیط عملیاتی تحلیل می‌شود. دو مقطع تاریخی فوق از منظر ورود جمهوری اسلامی به مذاکره، پذیرش شروط بین‌المللی و عقب‌نشینی نسبی از مواضع قبلی، شباهت‌هایی بنیادین دارند. با این حال، تفاوت‌هایی نیز در شرایط داخلی، ساختار تصمیم‌گیری و فضای بین‌المللی در این دو مقطع دیده می‌شود. با این وجود، منطبق با مقایسه این دو مقطع تاریخی بر اساس روش بیشترین شباهت استوار است. اگرچه ماهیت تهدید در دهه ۶۰ (نظامی) با دهه ۹۰ (اقتصادی- فنی) متفاوت بود، اما هر دو رویداد در متغیرهای میانجی کلیدی شباهت بنیادین دارند: هر دو بحران به نقطه «بن‌بست راهبردی» رسیده بودند، در هر دو مقطع، فشارهای بین‌المللی به سطح اجماع جهانی نزدیک شده بود، و در هر دو مورد، خروجی رفتار سیاسی نظام، گذار از «مقاومت حداکثری» به «مذاکره و

پذیرش توافق» بود. از این رو، در روند تحولات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در بزنگاه‌های بحرانی، پرسشی مهم و چندلایه مطرح است: جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با بحران‌های سیاست خارجی، چگونه و تحت چه شرایط و عواملی تصمیم می‌گیرد؟ بنابراین، لازم است بررسی شود که آیا تصمیم‌گیری‌های کلان در این دو تجربه تاریخی از الگویی منسجم و تکرارپذیر پیروی می‌کنند و آیا این الگو درک جدیدی از تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی در شرایط بحرانی ارائه می‌دهد؟ درک درست این موضوع می‌تواند کمک کند تا به الگوهای تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی در شرایط بحرانی پی برده و رفتارهای آینده آن در سیاست خارجی بهتر پیش‌بینی شود. خلأ پژوهشی اصلی در این زمینه، غفلت از متغیرهای سطح خرد و روان‌شناسی سیاسی نخبگان در بزنگاه‌های تصمیم‌گیری است. در واقع، مطالعات پیشین نتوانسته‌اند تبیین کنند که چگونه «تصویر ذهنی» تصمیم‌گیرندگان از محیط بین‌الملل، تحت تأثیر بحران‌های فرساینده، بازتعریف شده و از الگوی تقابل‌گرایانه به الگوی همکاری تغییر جهت می‌دهد. این نوشتار با تمرکز بر پارادایم شناختی، درصدد است تا این شکاف نظری را از طریق تحلیل تطبیقی مکانیسم‌های تغییر ادراک در دو مقطع زمانی فوق‌الذکر، پوشش دهد.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به‌طور کلی در دو دسته متمایز طبقه‌بندی کرد: نخست، آثاری که به صورت مستقیم به دو مقطع سرنوشت‌ساز پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای (برجام) پرداخته‌اند و دوم، پژوهش‌هایی که با رویکردی کلان‌تر، منطق، الگوها و ویژگی‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در بستر تاریخی، ایدئولوژیک و ساختاری تحلیل کرده‌اند. بررسی این دو دسته، چارچوب تحلیلی لازم برای فهم رفتار سیاست خارجی ایران در شرایط بحران و فشار را فراهم می‌سازد. در دسته نخست، بخش مهمی از منابع به روایت‌های دست‌اول و خاطرات کنشگران سیاست خارجی اختصاص دارد که مستقیماً از درون فرایند تصمیم‌گیری نگاشته شده‌اند. در این میان، کتاب «پایاب شکیبایی: برداشت‌هایی از هشت سال وزارت» اثر محمدجواد ظریف (۱۴۰۳) و مجموعه شش جلدی «راز سر به مهر» اثر ظریف و همکاران (۱۴۰۰) جایگاهی ویژه دارند. این آثار با اتکا به اسناد رسمی،

یادداشت‌های مذاکرات و تجربه مستقیم مذاکره‌کنندگان، تصویری دقیق از فضای تصمیم‌گیری، تعامل نهادی و منطق دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در جریان مذاکرات هسته‌ای ارائه می‌دهند. اهمیت این منابع صرفاً در بازگویی تاریخ مذاکرات خلاصه نمی‌شود، بلکه در آشکار ساختن نحوه ادراک نخبگان تصمیم‌گیر از فشارهای بین‌المللی، محدودیت‌های داخلی و گزینه‌های راهبردی پیش‌رو نهفته است. در همین چارچوب، ظریف (۲۰۰۷) در مقاله «مقابله با بحران ایران و آمریکا: لزوم یک تغییر پارادایم» با تأکید بر مفهوم «دشمن‌سازی»، بحران هسته‌ای ایران را نه صرفاً اختلافی فنی یا حقوقی، بلکه محصول بازنمایی گفتمانی ایران به عنوان «دیگری تهدید آمیز» در سیاست خارجی ایالات متحده می‌داند. این تحلیل، نقش ساختارهای ادراکی و هویتی نظام بین‌الملل را در شکل‌گیری فشارهای سیاسی و تحریمی برجسته می‌کند. کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» اثر رنانی (۱۴۰۰) نیز با رویکرد اقتصاد سیاسی، سیاست هسته‌ای ایران را به مثابه یک بازی راهبردی فرسایشی تحلیل می‌کند که پیامدهای آن فراتر از حوزه امنیتی، به عرصه‌های اقتصادی، توسعه‌ای و بین‌نسلی تسری می‌یابد. رنانی ضمن پذیرش ارزش نمادین و حقوقی برنامه هسته‌ای، بر عدم تناسب میان هزینه‌های انباشته این مناقشه و ظرفیت‌های واقعی کشور تأکید کرده و نقش تحریم‌ها را در تضعیف مسیر توسعه اقتصادی ایران برجسته می‌سازد. در حوزه مطالعات مرتبط با جنگ ایران و عراق و پذیرش قطعنامه ۵۹۸، پژوهش درودیان (۱۳۹۵) با رویکرد تحلیلی-تاریخی، جنگ را به عنوان یک مسئله استراتژیک بررسی کرده و نشان می‌دهد که چگونه شکاف میان تجربه‌های میدانی و نظام تصمیم‌گیری کلان، بر رفتارهای بعدی جمهوری اسلامی اثرگذار بوده است. همچنین دهقانی فیروزآبادی و آگاهی (۱۴۰۱) در مقاله «رهیافت مصلحت‌گرایی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را در چارچوب مصلحت‌گرایی تحلیل کرده و استدلال می‌کنند که این تصمیم حاصل تغییر در اهداف بنیادین نظام نبوده، بلکه نتیجه رفع تزاخم میان اهداف متعارض و تلاش برای دفع ضرر تامه در شرایط اضطراری بوده است.

دسته دوم پژوهش‌ها به تحلیل کلان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازند. در این زمینه، سمیعی (۱۴۰۵) در مقاله «روابط ایران و آمریکا: آرمان‌گرایی یا عمل‌گرایی» به بررسی

چرایی استمرار رویکرد آرمان‌گرایانه جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی در قبال ایالات متحده می‌پردازد. نویسنده با مرور تاریخی روابط دو کشور، نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران از آرمان‌گرایی فاصله نگرفته است. مقاله با بهره‌گیری از روش تحلیل موقعیت پوپر، نقش ساختار نظام بین‌الملل و نهادهای تأثیرگذار داخلی را مورد توجه قرار می‌دهد. سمیعی معتقد است دسترسی جمهوری اسلامی به درآمدهای نفتی و ساختار دوگانه نظام سیاسی ایران از مهم‌ترین عوامل تداوم نگاه آرمان‌گرایانه ضدآمریکایی بوده‌اند. در همین چارچوب، کتاب استقلال بدون آزادی: سیاست خارجی ایران نوشته روح‌الله رضانی (۲۰۱۳) با رویکردی تاریخی و مفهومی، سیاست خارجی ایران را از دوره پیشانقلاب تا جمهوری اسلامی تحلیل می‌کند. رضانی استدلال می‌کند که ایران اگرچه در حفظ استقلال خود در برابر قدرت‌های خارجی موفق بوده، اما در پیوند دادن آن با آزادی سیاسی ناکام مانده است. وی با معرفی مفهوم «فرهنگ دیپلماتیک»، نقش ایدئولوژی، منازعات جناحی و سوءبرداشت‌های متقابل ایران و ایالات متحده را در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی ایران برجسته می‌سازد. با وجود غنای این ادبیات، همچنان خلأ یک چارچوب تحلیلی تطبیقی و فرایند محور که منطبق با تصمیم‌گیری راهبردی جمهوری اسلامی ایران را در دو مقطع پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای به‌طور هم‌زمان تبیین کند، محسوس است. پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی و فرایندمحور، پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای را با تکیه بر نظریه ادراکات نخبگان و بهره‌گیری از روش ردیابی فرایند، تبیین می‌کند و الگوی شکل‌گیری تصمیم‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران در شرایط بحرانی به ویژه در قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای را نشان می‌دهد.

۳. مبانی نظری

نظریه ادراکات نخبگان^۱ که با آثار رابرت جرویس، به‌ویژه کتاب برداشت و سوءبرداشت‌ها در سیاست بین‌الملل^۲ (1976) شناخته می‌شود، یکی از رویکردهای مهم در تحلیل سیاست خارجی است که بر نقش برداشت‌ها، تصورات ذهنی و چارچوب‌های تحلیلی نخبگان سیاسی در

1. Elite Perceptions Theory

2. Perception and Misperception in International Politics

تصمیم‌گیری‌های کلان تأکید دارد. بر خلاف نظریه‌های واقع‌گرایانه که کنشگران را بازیگرانی عقلانی با رفتارهایی قابل پیش‌بینی می‌دانند، نظریه ادراکات نخبگان بر این فرض استوار است که بازیگران سیاسی الزاماً با ادراکات دقیق و منطبق بر واقعیات عینی عمل نمی‌کنند، بلکه تصمیمات آن‌ها به واسطه فیلترهای ذهنی، تجربی، گفتمانی و ساختاری شکل می‌گیرد (Jervis, 1976: 409-41). در این چارچوب، آنچه برای نخبگان تهدید یا فرصت تلقی می‌شود، بیش از آن‌که محصول واقعیات بیرونی باشد، ناشی از برداشت‌ها و تفسیرهای آنان از آن واقعیات است. رابرت جرویس، بر اهمیت درک نادرست از محیط بین‌المللی در تصمیمات راهبردی تأکید کرده و نشان داده که بسیاری از تصمیمات در سیاست خارجی بر پایه تصورات ذهنی سیاست‌گذاران شکل می‌گیرد نه واقعیات‌های عینی. جرویس استدلال می‌کند که ادراکات نادرست در سیاست خارجی معمولاً تصادفی نیستند، بلکه از الگوهای مشخصی تبعیت می‌کنند. این ادراکات می‌توانند تحت تأثیر سازوکارهای شناختی؛ مانند تمایلات خوش‌بینانه، تحریفات انگیزشی، تعمیم افراطی تجربیات گذشته و تأثیر چارچوب‌های گفتمانی موجود شکل گیرند. از منظر او، نخبگان سیاسی همواره در پی حفظ انسجام شناختی میان باورها و ادراکات خود هستند و در برابر شواهد مغایر با باورهای غالب مقاومت نشان می‌دهند که این موضوع به تداوم سوءبرداشت‌ها و سیاست‌گذاری‌های نادرست منجر می‌شود (Jervis, 1976: 124-125). از منظر این رویکرد، ادراک نخبگان می‌تواند تحت تأثیر عواملی چون حافظه تاریخی، تجربیات گذشته، فشارهای داخلی، انتظارات اجتماعی، ساختار گفتمانی نظام سیاسی، نوع نظام حکمرانی، شبکه‌های مشورتی و حتی ویژگی‌های روان‌شناختی افراد قرار گیرد.

جرویس بر این نکته تأکید می‌کند که نخبگان برای حفظ نوعی توازن شناختی، گرایش دارند اطلاعات ناسازگار با چارچوب ذهنی خود را نادیده بگیرند یا بازتفسیر کنند. این فرایند همان چیزی است که منجر به سوءبرداشت‌های راهبردی می‌شود (Jervis, 1976: 124). از منظر جرویس، سوءبرداشت‌ها در صورتی کاهش می‌یابند که نخبگان به آگاهی متقابل، دیدگاه‌های جایگزین و

نگاه از منظر طرف مقابل، توجه نشان دهند. به عبارتی، یکی از ریشه‌های اختلاف در سیاست خارجی، تفاوت در ادراک و تفسیر نخبگان مختلف از یک موقعیت یکسان است.

در دهه‌های اخیر، مطالعات بین‌رشته‌ای در حوزه‌های روان‌شناسی سیاسی، علوم‌شناختی و روابط بین‌الملل افق‌های جدیدی را برای تحلیل ادراکات سیاست‌گذاران گشوده‌اند و دیدگاه کلاسیک جرویس تکمیل و به‌روزرسانی شده است. پژوهشگران معاصر به‌ویژه بر نقش عواطف و احساسات به‌عنوان مؤلفه‌هایی بنیادین در شکل‌گیری باورها و ادراکات تمرکز کرده‌اند. جانانان مرسر (Mercer, 2010) در مقاله‌ای با عنوان «باورهای هیجانی»^۱ استدلال می‌کند که بسیاری از باورهای سیاست‌گذاران از جمله اعتماد، ترس، خشم یا حس قربانی بودن، در واقع باورهای هیجانی هستند که نقش فعالی در فرایند تفسیر اطلاعات و تصمیم‌گیری ایفا می‌کنند. بر اساس این دیدگاه، احساسات صرفاً واکنش‌های گذرا به محرک‌ها نیستند، بلکه چارچوب‌هایی شناختی برای معنادادن به جهان سیاسی‌اند. در نتیجه، ادراک تهدید یا فرصت در محیط بین‌المللی نه فقط بر پایه داده‌های عینی، بلکه از طریق تعامل با زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و هویتی فیلتر و تفسیر می‌شود. این رویکرد نشان می‌دهد که فرایندهای هیجانی بخش جدایی‌ناپذیر از ادراکات سیاست‌گذاران هستند و می‌توانند به شکل‌گیری نگرش‌های پایدار نسبت به بازیگران بین‌المللی منجر شوند. رویکردهای ساختارگرایی اجتماعی در روابط بین‌الملل، مانند نظریه سازه‌انگاری^۲، نیز تأکید می‌کنند که واقعیت بین‌المللی محصول تعاملات اجتماعی، هنجارها و هویت هستند و این عوامل بر ادراکات و رفتار بازیگران به‌شدت اثرگذارند. به‌عبارت‌دیگر، درک سیاست خارجی بدون توجه به این ساختارهای شناختی - اجتماعی ناقص خواهد بود (Wendt, 1999). تحقیقات جدید بر پویا بودن ادراکات و قابلیت تغییر آنها در پاسخ به اطلاعات جدید تأکید دارند. برخلاف برداشت‌های ثابت و خطی، ادراکات می‌توانند در فرایند تعاملات اجتماعی و سیاسی دستخوش تحول شوند که این امر اهمیت عوامل گفتمانی و دیالوگ میان بازیگران را بیش‌ازپیش برجسته می‌کند (Hopf, 2018: 687-711). وقوع این تغییرات به این بستگی دارد که رهبران چگونه مشکل

1. Emotional Beliefs

2. Constructivism

را درک و تفسیر می‌کنند و چگونه سایر نخبگان سیاسی را قانع می‌کنند که تفسیر آنان از مشکل را بپذیرند تا این روند منجر به تغییر در سیاست خارجی شود. بحران‌های بین‌المللی اغلب فرصت‌هایی برای تغییر فراهم می‌کنند (Rongkas and Sulaiman, 2019: 90-91).

در بستر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در دو مقطع تاریخی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و برجام، نقش ادراکات نخبگان به‌وضوح قابل مشاهده است. در هر دو دوره، تصمیم‌گیری نهایی تحت تأثیر برداشت‌ها، نگرش‌ها و ذهنیت‌های تصمیم‌گیران اصلی نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. به عبارت دیگر، نحوه فهم تهدیدات بین‌المللی، ارزیابی از هزینه‌های مقاومت یا مذاکره، پیش‌بینی از رفتار قدرت‌های بزرگ و نیز درک از پایداری نظام در برابر بحران‌ها، همگی در چارچوب ذهنی نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی قابل تحلیل و بررسی هستند. بطور کلی، استفاده از رویکرد نظری ادراکات نخبگان، امکان تحلیل عمیق و منسجم از فرآیند تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران را فراهم می‌کند و به درک بهتر نقش عوامل شناختی، ساختاری و گفتمانی در سیاست خارجی ایران کمک می‌کند و مبنایی علمی برای تحلیل تطبیقی دو تجربه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق برجام فراهم می‌سازد.

۴. روش پژوهش

این پژوهش با بهره‌گیری از روش تطبیقی موردی و ردیابی فرایند، به تحلیل الگوی تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران در دو پرونده پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای می‌پردازد. در چارچوب روش تطبیقی موردی، شباهت‌ها و تفاوت‌های فرآیند تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران دو تجربه تاریخی بررسی می‌شود. به منظور تحلیل درونی هر مورد، از روش ردیابی فرایند استفاده می‌شود. در این مرحله، زنجیره رویدادها، تحولات محیطی، مواضع رسمی، تغییرات گفتمانی و تصمیمات کلیدی نخبگان سیاسی به صورت مرحله به مرحله بازسازی و تحلیل می‌شود تا مکانیسم‌های علی مؤثر بر تغییر موضع تصمیم‌گیران شناسایی شود. داده‌های پژوهش نیز بر اساس اسناد رسمی، بیانات و مواضع نخبگان سیاسی، گزارش‌های تاریخی و منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده و تحلیل یافته‌ها با اتکا به چارچوب نظری ادراکات نخبگان جرویس انجام گرفته است. بدین ترتیب، تمرکز اصلی تحلیل بر تبیین نحوه تغییر ادراک تصمیم‌گیران از

تهدید، هزینه و فرصت در هر دو پرونده است. ترکیب این دو روش امکان مقایسه نظام‌مند دو تجربه تاریخی و در عین حال تحلیل عمیق فرآیندهای درونی تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند.

۵. سیر پذیرش قطعنامه ۵۹۸

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و فروپاشی ساختار سیاسی - امنیتی پیشین و عدم تثبیت نهادهای جدید، کشور در سال‌های آغازین با طیفی از ناامنی‌های داخلی، شکاف‌های سیاسی و چالش‌های امنیتی روبه‌رو بود. این وضعیت گذار، در کنار برداشتهای فرصت‌طلبانه، محاسبات ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک رژیم بعث عراق، بستر آغاز جنگ عراق با ایران را فراهم ساخت. با تداوم جنگ و افزایش هزینه‌های انسانی و اقتصادی برای دو طرف، تلاش‌های بین‌المللی برای پایان دادن به منازعه جدی‌تر شد. در نهایت، قطعنامه ۵۹۸ به عنوان جامع‌ترین ابتکار شورای امنیت، در چنین زمینه‌ای در تاریخ ۱۳۶۶/۴/۲۹ ش/ بیستم ژوئیه ۱۹۸۷ میلادی به تصویب رسید و به چارچوب اصلی مواجهه و تصمیم‌گیری ایران در مرحله پایانی جنگ بدل شد. فرایند تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران در قبال قطعنامه ۵۹۸، مسیری تدریجی را طی کرد که از مقاومت اولیه نسبت به مفاد قطعنامه آغاز شد، سپس با ارزیابی دیر هنگام هزینه - فایده ادامه یافت و نهایتاً به پذیرش آن در شرایط اضطراری انجامید که در ادامه این سه مرحله تشریح می‌شود.

۱-۵. مقاومت اولیه

در سال‌های پس از آزادی خرمشهر در سوم خرداد ۱۳۶۱، چارچوب مسلط تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران بر تداوم جنگ تا تحقق اهداف حداکثری استوار شد. چنین راهبردی نه تنها در سطح نظامی، بلکه در سطح سیاسی نیز مشروعیت یافته بود و به تدریج به بخشی از هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران جنگ تبدیل شد. در سال‌های پایانی جنگ، راهبرد اصلی ایران بر ادامه نبرد تا برکناری صدام و حزب بعث از قدرت، تنبیه متجاوز و تحقق دیگر شروط مورد نظر جمهوری اسلامی متمرکز بود. هاشمی رفسنجانی در یادداشت روز چهارشنبه نهم اردیبهشت ۱۳۶۶ به دیداری با امام خمینی اشاره می‌کند که با هدف طرح وضعیت جنگ و پرسش درباره مسیر ادامه آن انجام شده بود. او می‌نویسد: «ساعت ۸ صبح خدمت امام

رفتیم و وضع جنگ را گفتیم. امام تأکید کردند که جنگ باید تا سقوط صدام ادامه داشته باشد.» (Hashemi Rafsanjani, 2010:88). تأکید امام خمینی بر ادامه جنگ تا سقوط صدام، نشان می‌دهد که این راهبرد در عالی‌ترین سطح تصمیم‌گیری تثبیت شده بود. در این مقطع، مجموعه‌ای از عوامل ادراکی و عینی به تقویت مقاومت اولیه در برابر هرگونه ایده پایان جنگ یا پذیرش قطعنامه کمک می‌کرد. نخست، موفقیت‌های نظامی ایران، به‌ویژه عملیات بزرگی مانند فتح فاو در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۶۵، این تصور را ایجاد کرده بود که مسیر پیروزی نظامی همچنان باز است. این موفقیت‌ها نه تنها روحیه داخلی را تقویت کرد، بلکه نگاه تصمیم‌گیران را نیز به امکان تغییر موازنه قوا به سود ایران خوش‌بینانه‌تر ساخت. در چنین فضایی، هرگونه پیشنهاد آتش‌بس یا ورود به فرایند دیپلماتیک، مشکوک تلقی می‌شد. محمدجواد ظریف که آن زمان کاردار ایران در سازمان ملل متحد بود، در گفتگو با محمد درودیان پژوهشگر برجسته جنگ، اشاره می‌کند در سال‌های نخست جنگ، موضوع «تحریم شورای امنیت» چنان جنبه قدسی پیدا کرده بود که عملاً هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد برای مذاکره یا حتی گفت‌وگو با اعضای شورا قدمی بردارد. هر نوع تعامل با شورای امنیت سازمان ملل متحد نوعی عدول از فضای عمومی کشور تلقی می‌شد و همین ذهنیت، دیپلماسی ایران را در تنگنا قرار می‌داد. ظریف توضیح می‌دهد که بعد از فتح فاو، باور غالب این بود که ادامه جنگ می‌تواند ایران را به پیروزی نهایی برساند. همین برداشت باعث شد بیشتر انرژی و امیدها معطوف به میدان نبرد بماند و امکان استفاده فعال از ظرفیت‌های دیپلماتیک چندان جدی گرفته نشود (Doroudian, 2024:463). در همین راستا می‌توان به دیدگاه رئیس‌جمهور وقت، آیت‌الله خامنه‌ای اشاره کرد که در اوایل بهمن ۱۳۶۶ می‌گوید: «ما تا رسیدن به پیروزی قطعی نظامی دست‌بردار نیستیم» (Alaei, 2025:416).

مجموع این روندها نشان می‌دهد که در سال پایانی جنگ، شواهد میدانی و اطلاعات عملیاتی به تدریج نشان می‌دادند که هزینه‌های ادامه جنگ در حال افزایش است، در حالی که امکان دستیابی به اهداف اولیه رو به کاهش می‌رود. به این ترتیب، اختلافات درون فرماندهی، آشکار شدن برتری سخت‌افزاری عراق، حمایت‌های آمریکا و شوروی از عراق همگی از مهم‌ترین

داده‌هایی هستند که مرحله «بازنگری هزینه- فایده» را شکل می‌دهند و به تدریج تصمیم‌گیران را به این نتیجه رساندند که راهبردهای پیشین قابلیت تأمین اهداف جنگ را از دست داده‌اند.

۲-۵. ارزیابی دیر هنگام هزینه - فایده

از سال ۱۳۶۶ به بعد، نشانه‌های روشنی از فرسایش راهبرد تداوم جنگ پدیدار شد؛ نشانه‌هایی که به تدریج تصمیم‌گیران را وادار به بازاندیشی در مورد نسبت هزینه‌ها و دستاوردهای جنگ کرد. در این مرحله، اگرچه راهبرد رسمی همچنان ادامه جنگ بود، اما شکاف‌هایی در اجماع پیشین و تردیدهایی در امکان تحقق اهداف حداکثری شکل گرفت. یکی از مهم‌ترین نشانه‌های ورود ایران به مرحله بازنگری و ارزیابی مجدد هزینه - فایده در سال ۱۳۶۶، تغییر ناگهانی راهبرد عملیاتی سپاه و پیامدهای آن بود. در این مقطع، فرماندهی سپاه به این جمع‌بندی رسیده بود که ادامه فشار در جبهه جنوب با توجه به آمادگی عراق و فرسایش نیروهای ایران به نتیجه مطلوب نخواهد رسید؛ از این رو تصمیم گرفت با انتقال محور راهبردی عملیات به جبهه غرب، فشار عراق را از جنوب منحرف و تعادل جدیدی در صحنه نبرد ایجاد کند (Alaei, 2025: 356).

روایت محسن رضایی که خود از قائلان به «یک عملیات بزرگ» برای پایان دادن به جنگ بود، از سال‌های پایانی جنگ ایران و عراق تصویری روشن از دوره‌ای ارائه می‌کند که در آن ساختار تصمیم‌گیری ایران به تدریج از تصور «قابلیت پایان جنگ با تکیه بر عملیات بزرگ» فاصله گرفت و به سمت درک محدودیت‌ها، هزینه‌ها و پیامدهای ادامه جنگ حرکت کرد. نقطه آغاز این تحول، تأکید رضایی بر ناتوانی ساختاری ایران در تبدیل پیروزی‌های نظامی به دستاوردهای پایدار بود (Rezaee, 2011: 168). غلامعلی رشید نیز معتقد بود شاید اگر پس از عبور ایران از اروند رود و تصرف فاو مذاکره برای پایان دادن به جنگ انجام می‌شد ایران در موضع برتر قرار داشت و می‌توانست در برابر دولت عراق محکم‌تر بایستد (Alaei, 2025: 347).

در سطح بین‌المللی، فشارها به طور محسوسی افزایش یافت. از پاییز ۱۳۶۵، آمریکا و شوروی به صورت هماهنگ راهبرد مداخله مستقیم را در پیش گرفتند. حضور نظامی در خلیج فارس، اسکورت نفتکش‌ها و حمایت عملی از عراق، نشان می‌داد که قدرت‌های بزرگ مصمم به جلوگیری از پیروزی ایران هستند. این مداخله مستقیم، هزینه‌های تداوم جنگ را به طور

چشمگیری افزایش داد و فضای تصمیم‌گیری را محدودتر کرد (Alaei,2025:326). در سال‌های پایانی جنگ، نگرانی کشورهای منطقه و بازیگران بین‌المللی از نزدیک شدن ایران به بصره به سرعت افزایش یافت. هشدارهای علنی دولت‌های عربی درباره پیامدهای سقوط بصره و نشانه‌های تقویت حمایت خارجی از عراق نشان می‌داد که فضای منطقه‌ای برای پیشروی بیشتر فراهم نیست. به طور کلی در این برهه زمانی موازنه قدرت کاملاً به سود عراق دگرگون شده بود. برتری فزاینده عراق در سطح سخت‌افزار نظامی به‌روشنی آشکار شد. عراق در این مقطع حدود ۵۰ لشکر و نزدیک به ۳۰۰۰ تانک در اختیار داشت و تنها در یکی از عملیات‌ها حدود ۶۰۰ تانک به کار گرفت (Alaei,2025:358). این در حالی بود که تعداد تانک‌های ایران به کمتر از ۱۰۰۰ تانک رسید. توان هوایی ایران به حدود ۶۵ فروند هواپیمای جنگی محدود شده بود در حالی که عراق بیش از ۵۰۰ هواپیمای جنگی در اختیار داشت (Jafari,2014). این عوامل در مجموع باعث شد تصمیم‌گیران ایرانی به این جمع‌بندی برسند که هزینه‌های ادامه جنگ به طور معنی‌داری در حال افزایش است و قطعنامه ۵۹۸ جایگاه مهمی در محاسبات ایران پیدا کرد. اگرچه هنوز پذیرش آن به‌عنوان تصمیم نهایی مطرح نبود، اما به تدریج به‌عنوان یکی از گزینه‌های موجود در کنار سایر سناریوها مورد توجه قرار گرفت. این تغییر، نه حاصل تغییر ناگهانی باورها، بلکه نتیجه انباشت تدریجی شواهدی بود که امکان تداوم موفق جنگ را زیر سؤال می‌برد.

۳-۵. پذیرش قطعنامه در شرایط فشار حداکثری

در جبهه‌های زمینی، اگرچه ایران در اسفند ۱۳۶۶ با عملیات والفجر ۱۰ و تصرف حلبچه به موفقیت مهمی دست یافت، اما از فروردین ۱۳۶۷ موازنه نظامی به سرعت تغییر کرد و کشور وارد دوره‌ای از فشارهای چندلایه نظامی، اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی شد. بازپس‌گیری فاو توسط ارتش عراق در ۲۸ فروردین، آغازگر سلسله‌ای از شکست‌های پی‌درپی برای نیروهای ایرانی بود. عراق تمامی مناطقی را که ایران به تدریج طی ۶ سال تصرف کرده بود ظرف ۴ ماه پس گرفت (Doroudian,2023:249). وفیق السامرای یکی از فرماندهان اطلاعات عراق در جنگ تحمیلی بیان می‌دارد بعد از اینکه فاو آزاد شد مواضع ایران نه تنها در حلبچه و دربندیخان بلکه در کلیه مناطق دچار فروپاشی شد (Alsamarrai,2022:169). در این سال ۲۱۰۲۳۰ نفر از

رزمندگان و غیرنظامیان در جریان درگیری‌ها و حملات عراق به مناطق مسکونی جان خود را از دست دادند و حدود ۲۴ هزار نفر نیز به اسارت درآمدند؛ رقمی که بیش از نیمی از کل اسرای ایران در طول هشت سال جنگ را شامل می‌شد (Alaei, 2025: 425). این تلفات سنگین انسانی، نشان‌دهنده ورود جنگ به مرحله‌ای فرسایشی و پرهزینه بود که ظرفیت‌های اجتماعی و نظامی کشور را به شدت تحت فشار قرار داد.

هم‌زمان با این تحولات میدانی، وضعیت اقتصادی کشور نیز به مرحله بحرانی رسید. درآمدهای نفتی که در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ در سطح بالایی قرار داشت، از سال ۱۳۶۳ روند نزولی پیدا کرد و در سال ۱۳۶۵ به حدود یک‌چهارم سال ۱۳۶۲ کاهش یافت. در سال ۱۳۶۶ اگرچه میزان درآمد نفتی قدری بیشتر شد، اما همچنان کمتر از نصف درآمد سال ۱۳۶۲ باقی ماند. این کاهش شدید درآمد، توان دولت برای تأمین تسلیحات و تجهیزات جنگی را به شدت محدود کرد و در مقابل، عراق با برخورداری از منابع مالی گسترده، به برتری شش برابری در خرید تجهیزات دست یافت (Samiei, 2025: 246). رکود اقتصادی، تشدید جنگ نفتکش‌ها، حملات به مراکز اقتصادی و فشارهای بین‌المللی، وضعیت معیشتی و مالی کشور را به مرز تحمل‌ناپذیری رساند. شاخص‌های اقتصادی حاکی از این است که رکود اقتصادی از سال ۱۳۶۵ شروع و در سال ۱۳۶۷ به اوج خود رسید (Dejpasand and Raoufi, 2008: 35). هاشمی رفسنجانی در خصوص تأثیر مشکلات اقتصادی در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می‌فرماید یکی از عوامل پذیرش آتش‌بس نامه‌ای بود که وزیر اقتصاد و مسئولان اقتصادی کشور نوشتند که بودجه، درآمد و هزینه کشور به خط قرمز رسیده و تا حدی از خط قرمز هم گذشته است که دیگر برای جامعه قابل تحمل نیست (Doroudian, 2023: 256-257).

در ماه‌های پایانی جنگ، تصمیم‌گیری درباره ادامه یا پایان نبرد وارد مرحله‌ای سرنوشت‌ساز شد. پس از جلسات متعدد با فرماندهان سپاه و ارتش، محسن رضایی در نامه‌ای رسمی مجموعه نیازهای جبهه، شروط موفقیت و زمان‌بندی احتمالی تداوم جنگ را به صورت مکتوب ارائه کرد. این نامه در جلسه سران قوا بررسی شد و پس از محاسبات کارشناسی، به اتفاق آرا مشخص گردید که کشور توان تأمین این الزامات را ندارد (Hashemi Rafsanjani, 2010: 18). همچنین

حمله ناو آمریکایی وینسنس به هواپیمای مسافربری ایران و همچنین انتقال این پیام به تهران که احتمال حمله شیمیایی عراق به شهرهای ایران وجود دارد، در مجموع سبب شد ایران قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد (Doroudian, 2023: 247-248). به روایت هاشمی رفسنجانی، علاوه بر ناتوانی اقتصادی کشور در تأمین هزینه‌های جنگ، گزارش‌ها درباره گسترش بمباران‌های شیمیایی عراق به ویژه فجایع حلبچه و سردشت و احتمال تکرار آن در شهرهای بزرگ ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر نظر امام داشت. با وجود دشواری سیاسی و ارزشی این تصمیم، در نهایت اصل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ مورد موافقت قرار گرفت (Hashemi Rafsanjani, 2010: 18).

به این ترتیب، ادراک نخبگان سیاسی و نظامی از وضعیت، از امکان تداوم راهبرد «جنگ تا پیروزی» به درک خطر ورود کشور به یک چرخه باخت-باخت تغییر یافت. در این چارچوب، دستیابی به مطلوبیت نهایی یعنی ساقط کردن حکومت صدام، دیگر واقع‌بینانه تلقی نمی‌شد و راهبرد جنگ از اهداف حداکثری به اهداف نسبی تغییر جهت داد. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در این مرحله، نتیجه تصمیمی اضطراری برای توقف هزینه‌های انسانی، اقتصادی و استراتژیک جنگ و جلوگیری از تهدید مستقیم امنیت ملی کشور بود. در همین راستا، محسن رضایی می‌گوید: «دلیل مهمی که موجب شد امام خمینی قطعنامه آتش‌بس را بپذیرد این ارزیابی نظامی‌ها بود که عراق بار دیگر بتواند به خاک ایران وارد شود و بخش‌هایی از ایران را دوباره به تصرف درآورد.» (Doroudian, 2023: 247).

در ماه‌های پایانی جنگ، برتری نسبی ایران در میدان نبرد و ظرفیت تبدیل آن به دستاورد سیاسی و دیپلماتیک برای پایان دادن به جنگ، عملاً تاریخ انقضای خود را پشت سر گذاشته بود. گسترش دامنه درگیری‌ها به خلیج فارس، تشدید جنگ نفتکش‌ها، افزایش حملات به شهرها و مناطق مسکونی و درگیری مستقیم با ایالات متحده، موجب شد جمهوری اسلامی بخش مهمی از اهرم‌های میدانی خود را از دست بدهد و امکان بهره‌برداری سیاسی از وضعیت جنگی به حداقل برسد. در چنین شرایطی، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران که تابع تحولات میدان نبرد و راهبرد «جنگ تا پیروزی» بود، نتوانست مسیر مستقلی برای پایان دادن به جنگ ایجاد کند. این ناتوانی نه از فقدان تلاش دیپلماتیک، بلکه از غلبه منطق میدان بر دیپلماسی ناشی می‌شد؛ به طوری که

تا زمانی که راهبرد غالب، تداوم جنگ با هدف تحقق پیروزی نظامی تلقی می‌شد، دیپلماسی عملاً نقش حاشیه‌ای داشت.

۶. سیر توافقی هسته‌ای (برجام)

توافق هسته‌ای میان جمهوری اسلامی ایران و قدرت‌های ۱+۵ یعنی پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد به همراه آلمان فدرال که نام رسمی آن برنامه جامع اقدام مشترک یا «برجام» است، در روز ۲۳ تیر ماه سال ۱۳۹۴، پس از حدود ۱۲ سال مقاومت و پرداخت هزینه از سوی ملت ایران و بیش از ۲۲ ماه مذاکره فشرده در دولت یازدهم به دست آمد و متن آن منتشر گردید. حدود یک هفته پس از آن در بیست و نهم تیر ماه ۱۳۹۴ نیز شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۲۲۳۱، شش قطعنامه تحریمی پیشین این شورا را که همگی ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد وضع شده بودند، ملغی کرد و به بیش از یک دهه تلاش قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها ایالات متحده برای امنیتی کردن جمهوری اسلامی ایران و انزوای دیپلماتیک آن در نظام بین‌الملل پایان داد. پس از آن این موافقت‌نامه با تأیید شورای عالی امنیت ملی مجلس شورای اسلامی و در نهایت رهبری در تاریخ ۲۶ دی‌ماه ۱۳۹۴ به طور رسمی وارد مرحله اجرا شد (Poursaeed, 2016: 21).

۱-۶. مقاومت اولیه

در پایان مذاکرات دولت خاتمی و تحویل پرونده هسته‌ای ایران به دولت احمدی‌نژاد، هنوز شکافی قابل توجه میان اروپا و آمریکا وجود داشت. در سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴، پس از تهاجم آمریکا به عراق، تنش کم‌سابقه‌ای میان قدرت‌های اروپایی و ایالات متحده به وجود آمده بود؛ آلمان و فرانسه در مقابل سیاست‌های آمریکا قرار گرفتند؛ اما انگلیس با آمریکا همراهی کرده بود. این شکاف میان اروپا و آمریکا باعث شد که اروپا از کشاندن پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت در آن زمان جلوگیری کند. با روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد و سیاست‌ها و سخنرانی‌های وی در سال ۱۳۸۴، پرونده هسته‌ای ایران زمینه هم‌سویی دوباره قدرت‌های جهانی را فراهم کرد (Zarif, 2024: 378). با ادامه فعالیت‌های هسته‌ای و زمینه شکل‌گیری یک ائتلاف گسترده و هماهنگ میان پنج عضو دائم شورای امنیت، وضعیت برای پیشنهاد و تصویب

قطعه‌نامه‌های مرتبط با برنامه هسته‌ای ایران در زمان دولت احمدی‌نژاد فراهم شد (Zarif, 2024: 378). در این دوره، موضع دولت احمدی‌نژاد بر نشان دادن غیرقابل بازگشت بودن برنامه هسته‌ای ایران متمرکز بود؛ از جمله رئیس‌جمهور وقت در شهریور ۱۳۸۴ اعلام کرد ایران آمادگی دارد دانش هسته‌ای خود را در اختیار کشورهای مسلمان قرار دهد و خواستار تشکیل کمیته‌ای در سازمان ملل متحد برای مقابله با آنچه «آپارتاید اتمی» خوانده می‌شد، گردید (Darabi and Ahadi, 2017: 46). سیاست هسته‌ای دولت نهم و دهم در بستری شکل گرفت که برنامه هسته‌ای را فراتر از یک موضوع فنی یا امنیتی تعریف می‌کرد و آن را به مثابه نمادی از استقلال سیاسی، هویت انقلابی و مقاومت در برابر نظم مسلط بین‌المللی بازنمایی می‌نمود. در این چارچوب گفت‌وگویی، فناوری هسته‌ای نه صرفاً ابزار توسعه؛ بلکه تجلی حق حاکمیت و نشانه‌ای از ایستادگی در برابر ساختارهای تبعیض‌آمیز نظام بین‌الملل تلقی می‌شد. دال مرکزی «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» به‌عنوان محور معنایی سیاست هسته‌ای، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحدید گزینه‌های سیاست خارجی و تعریف مرزهای کنش دیپلماتیک ایفا کرد (Soltani Gard Faramarzi and Ashrafi, 2018: 125). در پاییز ۱۳۸۴، هم‌زمان با نخستین حضور محمود احمدی‌نژاد در سازمان ملل متحد و اعلام مواضع جدید دولت نهم در نیویورک، ملاقات وزیر جدید امور خارجه، منوچهر متکی و دبیر شورای عالی امنیت ملی، علی لاریجانی، با وزرای خارجه سه کشور اروپایی که با حضور سعید جلیلی انجام شد بدون هیچ دستاوردی پایان یافت. این ناکامی، تنگناهای تازه‌ای در روند مذاکرات ایجاد کرد و عملاً مسیر انتقال پرونده هسته‌ای ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در وین را به شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک هموار ساخت. در ادامه، شورای امنیت ابتدا با صدور بیانیه و سپس با تصویب قطعنامه ۱۶۹۶ در خرداد ۱۳۸۵، بر اساس ماده ۴۰ فصل هفتم منشور ملل متحد، خواستار تعلیق غنی‌سازی اورانیوم در ایران شد. این روند با تصویب قطعنامه ۱۷۳۷ در دی‌ماه همان سال تشدید گردید؛ قطعنامه‌ای که ذیل ماده ۴۱ فصل هفتم، فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی ایران را تهدیدی علیه صلح و امنیت منطقه‌ای تلقی کرده و محدودیت‌های تجاری و مالی گسترده‌ای را علیه کشور اعمال می‌کرد (Zarif and Others, 2021: 32). با این حال، این قطعنامه‌ها از سوی رئیس‌جمهور وقت با تعبیرهایی چون «سر فرو

بردن در برف» و «کاغذپاره» کم‌اهمیت جلوه داده شدند. نه تنها روند صدور قطعنامه‌ها متوقف نشد و سه قطعنامه بعدی شورای امنیت (۱۷۴۷، ۱۸۰۳ و ۱۸۳۵) در ادامه دوره نخست ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و نهایتاً قطعنامه ۱۹۲۹ در دوره دوم، بر شمار قطعنامه‌هایی افزود که در ادبیات رئیس‌جمهور وقت «پشیزی ارزش نداشتند» و به‌مثابه «دستمالی مصرف‌شده» تلقی می‌شدند که باید به زباله‌دان انداخته شوند (Zarif and Others, 2021: 32).

وقتی شورای امنیت بر ضدایران چندین قطعنامه صادر کرد و کشور را در معرض تحریم‌های بزرگی قرار داد، احمدی‌نژاد با لحنی تمسخرآمیز گفت: «آن قدر قطعنامه بدهید تا قطعنامه‌دان شما پاره شود!» وی قطعنامه‌های شورای امنیت ضدایران را که بعدها تأثیرات وحشتناکی بر اقتصاد کشور گذاشت «کاغذ پاره» می‌خواند (Samiei, 2025: 146). شمس‌الدین حسینی وزیر امور اقتصادی و دارایی دولت دهم در گفتگو با شبکه سی ان ان گفت: «اروپا با تحریم ایران مشت بر دیوار می‌کوبد» (CNN, 2012). لذا نتیجه چنین سیاستی سبب شد هم‌زمان با تحریم‌های شورای امنیت، ایالات متحده و اتحادیه اروپا تحریم‌های ثانویه گسترده‌ای را ضدایران اعمال کنند که به تدریج تمامی فعالیت‌های اقتصادی کشور را تحت تأثیر قرار داد و صادرات نفت خام، به‌عنوان مهم‌ترین منبع درآمد ایران، به‌طور محسوسی کاهش یافت (Darabi and Ahadi, 2017). برآیند سیاست‌های دولت نهم و دهم تحریم‌هایی بود که هم فشار داخلی را زیاد می‌کرد و هم راه رشد و صنعت را می‌بست و هم افت پیشران‌های دیگر دانش‌ها را به همراه داشت. نخبگان در آستانه مهاجرت، جامعه بی‌بهره از بالندگی و گردش چرخ اقتصاد با آهنگی تندرو به ایستادن بود (Zarif, 2024: 25).

۲-۶. ارزیابی دیر هنگام هزینه - فایده

زمانی که پرونده هسته‌ای ایران در بهمن ۱۳۸۴ از سوی شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت ارجاع شد، یک ائتلاف موقتی جدید شکل گرفت. سه کشور اروپایی که تا آن زمان مدیریت پرونده را بر عهده داشتند، برای تقویت موضع خود به حمایت سه عضو دائم شورای امنیت نیاز پیدا کردند. مقامات دولت وقت ایران گمان می‌کردند حضور روسیه و چین می‌تواند به سود منافع ایران باشد؛ با این حال، برای هر دو کشور نیز مسئله عدم اشاعه

هسته‌ای، یک چالش استراتژیک و قانونی در راهبرد جهانی‌شان محسوب می‌شد. در این شرایط، اقدام ایران در وارد کردن ترکیه و برزیل به پرونده هسته‌ای باعث شد روسیه و چین نگران ایجاد رقابت برای جایگاه خود در پرونده شوند. در نتیجه، روسیه و چین نیز به جمع چهار کشور غربی پیوستند و نهایتاً این روند به تصویب قطعنامه کم‌سابقه ۱۹۲۹ شورای امنیت با رأی مثبت روسیه و چین انجامید (Zarif, 2024: 377).

از سال ۲۰۰۶ و به‌ویژه در بازه زمانی ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳، رژیم تحریم‌های مرتبط با پرونده هسته‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران به صورت تصاعدی گسترش یافت و به یکی از فراگیرترین نظام‌های تحریمی در تاریخ معاصر تبدیل شد. شدیدترین این تحریم‌ها از اوایل سال ۲۰۱۲ اجرایی شد و طیف وسیعی از بخش‌های اقتصادی کشور، از جمله صنعت نفت، بیمه نفتکش‌ها، کشتیرانی، ارتباطات مالی بین‌المللی، صنایع خودروسازی و پتروشیمی را تحت تأثیر قرار داد. حتی روسیه و چین که منافع متفاوتی نسبت به آمریکا و غرب در رابطه با ایران داشتند، در چارچوب این فشارهای بین‌المللی همراهی کردند. در کنار تحریم‌های شورای امنیت، کنگره و رئیس‌جمهور آمریکا از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳، بیش از ۱۴ قانون یا فرمان تحریمی صادر کردند که بسیاری از آنها دارای ابعاد فراسرزمینی بود و عملاً بخش بزرگی از اقتصاد ایران را هدف قرار داد. در مجموع، این مجموعه اقدامات باعث شد تقریباً تمامی بخش‌های اقتصادی ایران به‌نوعی تحت فشار قرار گیرند و هزینه‌های اقتصادی سنگینی به کشور تحمیل شود؛ به‌گونه‌ای که حتی اگر نرخ رشد اقتصادی ایران به قبل از سال ۲۰۱۲ برمی‌گشت تا سال ۲۰۲۰ زمان می‌برد که تولید ناخالص داخلی کشور به سطحی برسد که سال ۲۰۱۴ در صورت تحریم نبودن، می‌توانست برسد (Shapouri, 2016: 49). در نتیجه فشارهای تحریمی، مهم‌ترین منبع درآمد ایران، یعنی درآمد نفتی، دچار شوک ارزی شدیدی گردید. تحریم بانک مرکزی ایران که به‌عنوان قلب سیستم مالی کشور عمل می‌کند، شدت این فشارها را چندین برابر کرد و ارزش ریال ایران به شدت کاهش یافت (Shapouri, 2016: 49).

علاوه بر تحریم‌ها، عوامل دیگری از جمله تشدید روند خروج سرمایه، افزایش تقاضا برای تبدیل دارایی‌های ریالی به ارزهای کم‌ریسک‌تر، افزایش میزان تورم، کاهش ارزش ریال و بالا

رفتن ریسک سرمایه‌گذاری، شرایط اقتصادی کشور را دشوارتر ساختند. تحریم‌ها و سیاست‌های غیرواقع‌بینانه پولی و مالی دولت وقت باعث شدند سرمایه‌گذاری خارجی در ایران نیز به شدت محدود شود و اقتصاد، به ویژه بازارهای مالی و پولی، با تلاطم مواجه گردد. در اثر این وضعیت، نرخ ارز سه برابر شد و دولت با کسری بودجه شدید روبه‌رو گردید (Jamshidi, 2013: 136-138). هنگامی که اقتصاد ملی در معرض محدودیت‌های شدید ارزی، مالی و تجاری قرار گرفت، آثار آن به طور طبیعی به سایر عرصه‌های حیات اجتماعی سرایت کرد و زیست روزمره جامعه را به طور محسوس تحت تأثیر قرار داد. پیش از حصول توافق هسته‌ای، گسترش تحریم‌ها بخش‌های مختلف اقتصادی را در مسیری بغرنجی قرار داده بود و زندگی مردم به طور مستقیم از این وضعیت متأثر شده بود؛ به گونه‌ای که کشور با سطحی کم‌سابقه از انزوا مواجه شد و سیاست خارجی عملاً کارایی خود را در تأمین منافع ملی از دست داده بود.

محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور وقت که پیش‌تر تحریم‌ها را «کاغذپاره» و «فرصتی برای پیشرفت کشور» می‌دانست به صراحت از تأثیرگذاری فشارهای دشمن سخن گفت و برخی را متهم کرد که می‌خواهند نقش دشمن را کم‌رنگ کرده و به خاطر انتخابات بعدی دولت را بکوبند؛ در حالی که ابعاد تحریم مشخص است (Shapouri, 2016: 47)؛ لذا در چنین شرایطی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به تدریج از مواضع پیشین مبتنی بر تقابل مطلق و رد هرگونه گفت‌وگو، به سمت پذیرش نوعی انعطاف محدود و مدیریت‌شده سوق یافت. این جابه‌جایی را نمی‌توان به مثابه تغییر در اهداف بنیادین یا عدول از اصول راهبردی تلقی کرد؛ بلکه باید آن را بازنگری در شیوه‌های پیگیری همان اهداف در شرایطی دانست که گزینه‌های عملی به شدت محدود شده بودند. در همین چارچوب، آیت‌الله خامنه‌ای با طرح مفهوم «نرمش قهرمانانه»، امکان بهره‌گیری از انعطاف تاکتیکی را در عرصه سیاست خارجی مجاز دانستند، مشروط بر آنکه این انعطاف به عبور از خطوط قرمز یا تضعیف مبانی اساسی منجر نشود (Office for the Preservation and Publication of the Works of Ayatollah Khamenei, 2013).

این مرحله را می‌توان مرحله فرسایش کارایی راهبرد انکار تأثیر تحریم یا «نعمت خواندن تحریم» و آغاز بازاندیشی در الگوی تصمیم‌گیری دانست؛ مرحله‌ای که در آن، انباشت فشارهای اقتصادی

و بین‌المللی، به تدریج امکان تداوم وضعیت پیشین را از میان برد و نخبگان تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر را به این جمع‌بندی رساند که شیوه‌های کنش و ابزارهای سیاست خارجی را مورد بازنگری قرار دهند. در این معنا، بحران اقتصادی نه تنها پیامدی اقتصادی، بلکه محرکی سیاسی بود که مسیر تصمیم‌گیری را به سمت مرحله بعدی سوق داد (Samiei, 2019).

۳-۶. پذیرش توافق در شرایط تحریم‌های خردکننده

در آستانه سال ۱۳۹۲، جمهوری اسلامی ایران با مجموعه‌ای از بحران‌های هم‌زمان اقتصادی، مالی و سیاست خارجی مواجه بود که استمرار وضعیت موجود را به شدت پرهزینه و در مواردی غیرقابل تداوم کرده بود. از منظر اقتصادی، کسری بودجه دولت دهم به سطحی رسید که برای جبران آن، بخشی از بودجه عمرانی به بودجه جاری منتقل شد. این اقدام نه تنها سرمایه‌گذاری دولت را کاهش داد، بلکه تأمین منابع ملی مورد نیاز برای زیرساخت‌ها و توسعه اقتصادی کشور و رشد بلندمدت اقتصادی را نیز مختل کرد. هم‌زمان، دولت برای پوشش کسری بودجه به چاپ پول و استقراض غیرمستقیم از بانک مرکزی روی آورد که نتیجه آن افزایش نقدینگی و تشدید تورم بود. با وجود این اقدامات، کسری بودجه همچنان ادامه داشت و دولت یازدهم ناگزیر شد با ارائه اصلاحیه بودجه به مجلس، سطح درآمدها و هزینه‌ها را کاهش دهد. پیامد این روند، افت کم‌سابقه تشکیل سرمایه ثابت ناخالص بود؛ به گونه‌ای که نرخ رشد تشکیل سرمایه در سال ۱۳۹۱ به حدود منفی ۲۴ درصد رسید، امری که چشم‌انداز رونق اقتصادی و سرمایه‌گذاری آتی کشور را با چالش‌های جدی مواجه ساخت (Shapouri, 2016:54).

در همین دوره، پیامدهای تحریم‌های گسترده بین‌المللی به طور کامل در شاخص‌های کلان اقتصادی نمایان شد. رشد اقتصادی در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ منفی شد و میزان تورم در سال ۱۳۹۲ به ۳۴٫۷ درصد افزایش یافت (Samiei, 2025:234). وضعیتی که نشان‌دهنده فشار سنگین تحریم‌ها بر معیشت جامعه و توان سیاست‌گذاری دولت بود. این شرایط اقتصادی، در کنار کاهش شدید درآمدهای ارزی و محدودیت‌های بانکی، دولت جدید را با واقعیتی مواجه ساخت که در آن ادامه مسیر پیشین، بدون تغییر در وضعیت پرونده هسته‌ای، عملاً امکان‌پذیر نبود. فشار تحریم‌ها به حدی بود که محمود بهمنی رئیس بانک مرکزی وقت، با اشاره به مقوله تحریم اعلام

کرد: «باید جامعه را به نحوی اداره کنیم که بتوانیم دو سال خود را حفظ کنیم. گویا در شعب ابی طالب گرفتار شده‌ایم» (Shapouri, 2016: 47) این ارزیابی، نشانه روشن از ورود بحران به عرصه واقعیت‌های اقتصادی بود.

از منظر حقوقی و سیاسی، نقطه اوج فشارهای بین‌المللی علیه ایران را باید در تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت جست‌وجو کرد. این قطعنامه در ۱۹ خرداد ۱۳۸۹ (۹ ژوئن ۲۰۱۰) ذیل ماده ۴۱ فصل هفتم منشور ملل متحد و با ۱۲ رأی موافق، از جمله رأی مثبت هر پنج عضو دائم شورای امنیت، به تصویب رسید. قطعنامه ۱۹۲۹ با هدف انسداد هم‌زمان ظرفیت‌های هسته‌ای، موشکی و شریان‌های اقتصادی جمهوری اسلامی ایران طراحی شد و دامنه‌ای بی‌سابقه از محدودیت‌های مالی، فناورانه و نظامی را علیه کشور اعمال کرد. صدور این قطعنامه ذیل فصل هفتم، اجرای آن را برای تمامی دولت‌ها الزام‌آور ساخت و حتی به صورت غیرمستقیم، امکان توجیه اقدام نظامی علیه ایران را نیز فراهم می‌کرد (Zarif and Others, 2021: 58). از این منظر، قطعنامه ۱۹۲۹ نقطه اوج امنیتی شدن پرونده هسته‌ای ایران و تثبیت اجماع جهانی علیه جمهوری اسلامی محسوب می‌شد.

در چنین شرایطی، برای مهار روند فزاینده فشارهای بین‌المللی و خاتمه دادن به چرخه صدور قطعنامه‌های شورای امنیت، ورود به مسیر گفت‌وگو با ایالات متحده آمریکا به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شد. برخلاف برخی روایت‌های رایج، انتخاب مسیر مذاکره مستقیم با آمریکا در دولت یازدهم نه محصول خوش‌بینی سیاسی و نه مبتنی بر اعتماد به حسن‌نیت واشنگتن بود، بلکه نتیجه محدود شدن گزینه‌های راهبردی جمهوری اسلامی ایران برای خروج از ذیل فصل هفتم شورای امنیت به شمار می‌آمد. تا پیش از تابستان ۱۳۸۴، پرونده هسته‌ای ایران در چارچوب گفت‌وگو با سه کشور اروپایی و اتحادیه اروپا مدیریت می‌شد و ایالات متحده به طور مستقیم در مذاکرات حضور نداشت؛ از این‌رو، مذاکره با آمریکا ضرورتی نداشت. اما با ارجاع پرونده به شورای امنیت در زمستان ۱۳۸۴، آمریکا به‌عنوان عضو دائم شورا به بازیگری تعیین‌کننده تبدیل شد و هرگونه تلاش برای بستن پرونده و لغو قطعنامه‌ها، مستلزم جلب موافقت این کشور بود؛

چرا که واشنگتن با در اختیار داشتن حق و تو می‌توانست مانع از تصویب هر قطعنامه‌ای در جهت خاتمه وضعیت امنیتی پرونده شود (Zarif, 2024: 415).

نکته مهم آن است که گرایش به مسیر گفت‌وگو، حتی پیش از استقرار دولت یازدهم نیز به صورت محدود و محرمانه آغاز شده بود. در ماه‌های پایانی دولت دهم، تماس‌ها و مذاکراتی به صورت غیرعلنی در مسقط و با میانجی‌گری عمان میان نمایندگان ایران و ایالات متحده انجام شد. این مذاکرات محرمانه نشان می‌دهد که ضرورت تغییر مسیر، نه صرفاً محصول تغییر دولت، بلکه نتیجه فشارهای ساختاری و شرایط اضطراری حاکم بر کشور بود. در نهایت، دولت یازدهم در چنین بستر اقتصادی، حقوقی و سیاسی‌ای وارد مذاکرات رسمی هسته‌ای شد؛ مذاکراتی که هدف اصلی آن، خروج پرونده ایران از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد، شکستن اجماع جهانی علیه کشور و کاهش فشارهای اقتصادی و برداشتن سایه جنگ بود. از این منظر، توافق هسته‌ای را باید نتیجه تصمیم‌گیری در شرایط اضطرار و تلاشی برای مدیریت هزینه‌ها و بازگرداندن پرونده هسته‌ای به مسیر غیرامنیتی دانست.

۷. تطبیق قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و توافق هسته‌ای (برجام)

تطبیق قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و توافق هسته‌ای (برجام) نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت‌های ماهوی، منطق تصمیم‌گیری کلان جمهوری اسلامی ایران در هر دو مورد از یک الگوی ساختاری واحد پیروی کرده است. این الگو مبتنی بر تغییر ناگهانی در اهداف بنیادین نظام نبوده، بلکه متکی بر جابجایی تدریجی در ابزارها و شیوه‌های تحقق همان اهداف تحت فشارهای فزاینده ساختاری بوده است. در هر دو تجربه، نظام سیاسی ایران ابتدا با اتکا به راهبرد مقاومت اولیه، تلاش کرد بحران را بدون پذیرش سازش رسمی مدیریت کند؛ اما در ادامه، انباشت فشارها، فرسایش ظرفیت‌ها و محدود شدن گزینه‌های عملی، تصمیم‌گیران را به سمت پذیرش توافق سوق داد. در هر دو پرونده، مرحله آغازین بحران با مقاومت به عنوان راهبرد مسلط و مشروعیت بخش همراه بود. در جنگ تحمیلی، تداوم نبرد با وجود فرسایش شدید منابع انسانی و اقتصادی، در چارچوب گفتمان «جنگ، جنگ تا پیروزی» و تحقق اهداف انقلابی معنا می‌یافت. به طور مشابه، در پرونده هسته‌ای نیز، ادامه غنی‌سازی و نادیده گرفتن محدودیت‌های بین‌المللی، نه

صرفاً یک انتخاب فنی بلکه نشانه‌ای از حفظ استقلال و مقابله با نظم تبعیض‌آمیز بین‌المللی تلقی می‌شد. در هر دو مورد، هزینه‌های فزاینده مقاومت از طریق گفتمان سازی ایدئولوژیک مشروعیت می‌یافت و مصالحه به مثابه تهدیدی برای اصول و هویت نظام بازنمایی می‌شد.

وجه مشترک مهم در هر دو پرونده آن است که ارزیابی هزینه - فایده با تأخیر انجام شد. نه در جنگ و نه در پرونده هسته‌ای، فشارهای اولیه بین‌المللی و خسارات اقتصادی بلافاصله به تغییر راهبرد منجر نشد. تنها زمانی که فشارها از سطح «قابل تحمل» عبور کرد و به تهدیدی علیه کارکردهای بنیادین حکومت و جامعه تبدیل شد، نشانه‌های بازاندیشی در سطح نخبگان تصمیم‌گیر ظاهر گردید. در جنگ، این نقطه، زمانی فرا رسید که توازن میدانی به زیان ایران تغییر کرد و مخاطرات امنیت ملی افزایش یافت؛ در پرونده هسته‌ای نیز، این نقطه، زمانی با تشدید تحریم‌های نفتی و بانکی، منفی شدن رشد اقتصادی، سقوط ارزش پول ملی و تثبیت پرونده ایران ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد هم‌زمان شد. در هر دو تجربه، توافق، زمانی رخ داد که اهرم‌های چانه‌زنی به شدت تضعیف شده بودند. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در شرایطی انجام شد که امکان کسب امتیاز بیشتر عملاً از میان رفته بود و نخبگان با از دست دادن کارت‌های کلیدی، مجبور به قبول توافقی اجتناب‌ناپذیر برای جلوگیری از پیامدهای شدیدتر جنگ شدند. به‌طور مشابه، در پرونده هسته‌ای، ورود به برجام زمانی صورت گرفت که اجماع جهانی علیه ایران تثبیت شده، ذخایر ارزی کاهش یافته و ادامه وضعیت پیشین، اقتصاد و انسجام اجتماعی را با تهدیدهای جدی مواجه ساخته بود. در این چارچوب، توافق نه به عنوان انتخاب مطلوب، بلکه به مثابه گزینه اجتناب‌ناپذیر برای مهار بحران و جلوگیری از هزینه‌های فاجعه‌بارتر پذیرفته شد.

نکته تطبیقی کلیدی آن است که در هر دو پرونده، تغییر مسیر نه با تغییر دولت یا افراد، بلکه تحت فشار شرایط ساختاری رقم خورد. همان‌گونه که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ محصول انباشت فشارهای جنگی و اقتصادی و بین‌المللی بود، شکل‌گیری مسیر توافق هسته‌ای نیز پیش از استقرار دولت یازدهم و در قالب مذاکرات محرمانه در مسقط آغاز شده بود. این امر نشان می‌دهد که تصمیم به توافق، بیش از آنکه حاصل اراده سیاسی یک دولت خاص باشد، نتیجه محدود شدن گزینه‌های راهبردی نظام در یک وضعیت اضطراری بوده است. در مجموع، تطبیق قطعنامه ۵۹۸

و برجام نشان می‌دهد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دو پرونده، از الگوی سه مرحله‌ای مقاومت اولیه، ارزیابی دیر هنگام هزینه - فایده و توافق در شرایط اضطرار تبعیت کرده است؛ الگویی که در آن توافق، زمانی پذیرفته می‌شود که ادامه مقاومت، نه به افزایش قدرت چانه‌زنی، بلکه به تشدید آسیب‌های ملی بینجامد.

جدول (۱): الگوی مفهومی تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با دو پرونده قطعنامه ۵۹۸ و

توافق هسته‌ای (برجام)

مرحله	ویژگی مراحل	قطعنامه ۵۹۸	توافق برجام
۱. مقاومت اولیه	تصور امکان پیروزی، باور به کارآمدی راهبرد مقاومت، تداوم بی‌اعتمادی به غرب، تهدیدانگاری مصالحه، مشروعیت‌بخشی به هزینه‌ها و ایستادگی	عدم‌پذیرش قطعنامه‌های پیشین و امتناع از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۶ به امید پیروزی نظامی، شعار «جنگ جنگ تا پیروزی»، تأکید بر سرنگونی صدام	مقاومت نسبت به تعلیق غنی‌سازی، رد مذاکرات مستقیم با آمریکا، پافشاری بر «حق مسلم هسته‌ای» تا سال ۱۳۹۲، توسعه سانتریفیوژها و غنی‌سازی تا ۲۰٪
۲. ارزیابی دیر هنگام هزینه - فایده	شکل‌گیری نگاه واقع‌گرایانه‌تر، افزایش تردید نسبت به ادامه راهبرد مقاومت، برجسته‌شدن گزاره‌هایی چون «مصلحت نظام»، آغاز چرخش گفتمانی، اما همچنان تردید در عبور از مواضع پیشین	پس از سقوط فاو، بمباران‌های شیمیایی در جبهه جنوب، ساقط شدن هواپیمای مسافربری ایران توسط آمریکا و افزایش آسیب‌پذیری، نخبگان تصمیم‌گیر به تدریج به سمت بررسی واقع‌بینانه‌تر پیامدها رفتند.	پس از تحریم‌های نفت و بانک مرکزی، افزایش هزینه‌ها و انزوای اقتصادی، سیاست نرمش قهرمانانه مطرح شد.
۳. توافق در شرایط اضطرار و از دست رفتن اهرم‌های چانه‌زنی	ادراک فرسایش توانمندی‌ها، از بین رفتن اهرم‌های فشار، کاهش گزینه‌ها، اجبار استراتژیک به پذیرش توافق به‌منابه تنها راه مهار بحران، پایان بازی با کارت‌های ضعیف	پذیرش قطعنامه، یا «نوشیدن جام زهر» زمانی رخ می‌دهد که نخبگان با از دست دادن کارت‌های کلیدی، مجبور به قبول توافقی اجتناب‌ناپذیر برای جلوگیری از پیامدهای شدیدتر می‌شوند.	پس از تشدید تحریم‌های خردکننده، کاهش ذخایر ارزی، نارضایتی اجتماعی و اجماع بین‌المللی علیه ایران، نخبگان به تدریج توافق را نه‌منابه امتیاز بلکه به عنوان ضرورت اجتناب‌ناپذیر پذیرفتند.

۸. نتیجه‌گیری

این مقاله با تمرکز بر مطالعه تطبیقی دو پرونده راهبردی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای (برجام) که تجربه پرهزینه و تعیین‌کننده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شوند؛ کوشید سیر و منطق تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در این دو پرونده واکاوی کند. علی‌رغم تفاوت‌های اساسی این دو پرونده از حیث ماهیت بحران، نوع بازیگران، بسترهای نهادی و شرایط زمانی، فرآیند تصمیم‌گیری در هر دو مورد از منطق نسبتاً مشابهی تبعیت کرده است؛ منطقی که در قالب یک الگوی سه‌مرحله‌ای قابل صورت‌بندی است. در هر دو پرونده، فرآیند تصمیم‌گیری بیش از آنکه مبتنی بر ارزیابی مستمر و پیش‌نگر از تحولات

محیط بین‌المللی باشد، تحت تأثیر گفتمان و روایت‌های مسلط حاکم شکل گرفته است که موجب تأخیر در بازناندیشی راهبردی شده و انتقال تصمیم‌گیری به مرحله‌ای را رقم زده‌اند که دامنه گزینه‌های سیاستی محدودتر و هزینه‌های هر انتخاب به‌مراتب سنگین‌تر بوده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بدون توجه به نقش ادراکات نخبگان، تصویری ناقص و تقلیل‌گرایانه ارائه می‌دهد. در هر دو پرونده مورد بررسی، نحوه ادراک نخبگان از تهدید، فرصت و محدودیت، نقشی تعیین‌کننده در تداوم وضعیت اولیه، تأخیر در ارزیابی هزینه - فایده و نهایتاً پذیرش توافق در شرایط اضطراری ایفا کرده است. به بیان دیگر، تصمیم به توافق نه صرفاً محصول تغییرات عینی در موازنه قدرت، بلکه نتیجه برهم‌کنش میان واقعیت‌های میدانی و شیوه تفسیر این واقعیت‌ها توسط نخبگان تصمیم‌گیر بوده است. با این حال، نتایج این پژوهش ناظر بر همین دو مورد مشخص است و تعمیم آن به سایر حوزه‌ها یا دوره‌های سیاست خارجی ایران، مستلزم انجام مطالعات تکمیلی و بررسی‌های موردی بیشتر خواهد بود. از این منظر، یافته‌های این مقاله قابلیت تعمیم به عنوان الگویی عام و فرازمانی برای همه بحران‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را ندارند، بلکه به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای فهم بحران‌های مشابه قابل استفاده‌اند.

۹. قدردانی

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند که از دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران، بخاطر فراهم آوردن بستری برای پژوهش در این موضوع قدردانی کنند.

۱۰. بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش‌ها را شامل پرهیز از سرقت ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

References

1. CNN. (2012). Iran finance minister: "Rest assured" record oil prices over nuclear sanctions. <https://edition.cnn.com/2012/05/20/world/meast/iran-nuclear>.
2. Darabi, A; Ahadi, A. (2017). Media, foreign policy, and consensus-building in Iran's nuclear program: A comparative study. *Foreign Relations Quarterly*, 9(1), 33–67. **[In Persian]**
3. Dehghani Firoozabadi, S.J; Agahi, A. (2022). The approach of expediency in foreign policy decision-making of the Islamic Republic of Iran; Examining the adoption process of United Nations Security Council Resolution 598. *Islamic Politics Research*, 10(22), 62–111. .
4. Dejpasand, F; Raoufi, H.R. (2008). Iran's economy during the imposed war. IRGC Center for Sacred Defense Documents and Research. **[In Persian]**
5. Doroudian, M. (2016). Analysis of the Iran–Iraq War: An introduction to a theory. Center for Sacred Defense Documents and Research. No official English title found.
6. Doroudian, M. (2017). Analysis of the Iran–Iraq War. IRGC Center for Sacred Defense Documents and Research. **[In Persian]**
7. Doroudian, M. (2023). Critique and review of the Iran–Iraq War (Vol. 5). IRGC Center for Sacred Defense Documents and Research.
8. Doroudian, M. (2024). A look at the lessons and achievements of the war: Interviews with commanders and officials. IRGC Center for Sacred Defense Documents and Research.
9. Hashemi Rafsanjani, A. (2010). *Memoirs and records of 1987: Defense and politics* (A. Hashem, Ed.). Maaref-e Enghelab Publishing. No official English title found. **[In Persian]**
10. Hashemi Rafsanjani, A. (2010). *Memoirs and records of 1988: End of defense, beginning of reconstruction* (A. Hashem, Ed.). Maaref-e Enghelab Publishing. **[In Persian]**
11. Hopf, T. (2018). Change in international practices. *European Journal of International Relations*, 24(3), 687–711. <https://doi.org/10.1177/1354066117718047>.
12. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (1988). Message to the Iranian nation on the anniversary of the Mecca massacre and acceptance of Resolution 598. http://www.imam-khomeini.ir/fa/C207_44577. **[In Persian]**
13. Jafari, M. (2014). The imposed war of Iraq against Iran from the perspective of statistics and figures. Institute for Political Studies and Research. **[In Persian]**
14. Jamshidi, M. (2013). Sanction; U.S. tool to change Iran's nuclear calculation. *Strategic Studies Quarterly*, 16(62), 119–156.

15. Jervis, R. (1976). *Perception and misperception in international politics*. Princeton University Press.
16. Mercer, J. (2010). Emotional beliefs. *International Organization*, 64(1), 1–31. <https://doi.org/10.1017/S0020818309990221>.
17. Office for the Preservation and Publication of the Works of Ayatollah Khamenei. (2013, November 20). Remarks at the meeting with fifty thousand Basij commanders. <https://khl.ink/f/24552>. **[In Persian]**
18. Poursaeed, F. (2016). Logic and criteria for evaluating the JCPOA. In *Barjam: Policies, achievements, and requirements*. Strategic Studies Research Institute.
19. Renani, M. (2021). *The political economy of Iran's nuclear dispute: An introduction to the passage of civilizations*. Noe Elm Press. **[In Persian]**
20. Rezaei, M. (2011). *War as narrated by the commander: War lecture series*. Foundation for the Preservation and Publication of Sacred Defense Values.
21. Rongkas, C.R; Sulaiman, Y. (2019). Leaders, perception, and foreign policy. *Jurnal Academia Praja*, 2(1), 89–101.
22. Samiei, M. (2019). Rethinking the Historical Relationship between Political Transformations and Economic Transformations in Iran (1891-2018). *Research Letter of Political Science*, 14(3), 59–86.
23. Samiei, M. (2025). *The power struggle in the Islamic Republic era*. Nashr-e Ney.
24. Shapouri, M. (2016). Logic and criteria for evaluating the JCPOA. In *Barjam: Policies, achievements, and requirements*. Strategic Studies Research Institute. **[In Persian]**
25. Soltani Gard Faramerzi, M; Ashrafi, A. (2018). Comparison of nuclear discourse in the foreign policy of the ninth and tenth governments with the discourse of the Islamic Revolution. *International Relations Studies Quarterly*, 11(42), 103–131. **[In Persian]**
26. United Nations Security Council. (1987). Security Council Resolution 598 (1987). United Nations Digital Library. <https://digitallibrary.un.org/record/137345>.
27. Wendt, A. (1999). *Social theory of international politics*. Cambridge University Press.
28. Zarif, M.J. (2007). Tackling the Iran–US crisis: The need for a paradigm shift. *Journal of International Affairs*, 60(2), 73–94.
29. Zarif, M.J. (2024). *The estuary of patience: Reflections on eight years of ministry*. Ettela'at Publishing. **[In Persian]**
30. Zarif, M.J; Salehi, A; Araghchi, A; Takht-Ravanchi, M.S. (2021). *Raz-e sar be mohr [The sealed secret]* (3rd ed., Vols. 1–6). Tehran, Iran: Nashr Ettela'at. ISBN: 978 600 435 150 8.
31. Ramazani, R. (2013). *Independence without Freedom: Iran's Foreign Policy*, Published by: University of Virginia Press.

32. Alaei, Hossein. (2025). Iran and Iraq's Strategies in the 8-Year War. Tehran: Islamic Revolutionary Guard Corps, Sacred Defense Documentation and Research Center.
33. Al-Samarrai, Wafiq. (2022). The Destruction of the Eastern Gate (Translated by Adnan Qarouni). Tehran: Islamic Revolutionary Guard Corps, Center for Sacred Defense Documentation and Research

COPYRIGHTS

©2023 by the authors. Published by the Iranian Association of Geopolitics. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

